

بخش بیست و هشتم اقدام به عبور از کویر

هنگام ورود به جندق من در فکر برنامه آینده خود بودم. آیا برای دیدن کویر باید تمامی مشکلات راه ۴۰ فرسنگی آن را به جان می‌خریدم یا بهتر بود مستقیماً به طیس می‌رفتم؟ ولی من علاقه داشتم کویر نمک را با چشمان خود ببینم. هنگام برپائی چادرها من چند تن از اهالی روستا را دور خود جمع کردم تا اطلاعاتی در مورد منطقه کسب کنم. در این روستا امکان آن بود که با کرایه چند شتر و در طی چند شبانه‌روز وارد قسمت غربی کویر شده و از آن دیدن کنم اما اهالی می‌گفتند حرکت چاپاری مرا خسته می‌کرد. من پاسخ دادم اگر حرکت چاپاری برای شما مناسب باشد برای من هم خوب است. آنها طرز حرکت در کویر را شرح دادند. کاروان پس از حرکت آنقدر شتر شواری می‌کرد تا خسته شود. سپس اندکی پیاده‌روی یا دوندگی می‌کردند و پس از آن باز پشت شترها می‌نشستند. درون کویر به سرعت خود اضافه می‌کردند. فقط یک یا ۲ استراحت نیم ساعته داشتند تا شترها غذای خود را که کاروان با خود حمل می‌کرد بخورند. آنها حتی در راه‌های غیرکویری هم شبانه حرکت می‌کردند. من گفتم "حاضریم با این شرایط با شما همراه شوم." شخصی گفت "من بارها در کویر بوده‌ام و باید پول خوبی به من بدهید." او گفت "من ۳ شتر کرایه می‌دهم. آنها اکنون در فاصله ۵ فرسنگی در بیابان می‌باشند و اگر بخواهید فردا اینجا خواهند بود. در صورتیکه مایل باشید خود من هم شما را همراهی خواهم کرد." سوال کردم "من قصد دارم به حسین آباد رفته و از طریق خور و توروت مراجعت کنم. نرخ شما چه قدر است؟" او پاسخ داد "۳۰ تومان". من از این مبلغ تعجب کردم زیرا او باید شتر چهارمی را هم برای حرکت خود به همراه می‌آورد. پرسیدم "این سفر چقدر طول می‌کشد؟" او گفت "به تحمل شما و شرایط هوا بستگی دارد. اگر در حاشیه کویر باران بیبارد باید منتظر شویم. اما اگر در وسط کویر باران بیبارد شترها قادر نخواهند بود حتی یک قدم بردارند و باید تا ختم باران صبر کنیم. در شرایط مناسب این سفر ۱۰ روز طول می‌کشد و یک روز در حسین‌آباد و یک روز در توروت استراحت می‌کنیم". من آن روز بیش از این با آن مرد صحبت نکردم اما شدیداً به این سفر علاقمند بودم. حالا دیگر دو دل نبوده و حاضر بودم این ۱۰ روز و مشقات سفر را به هر ترتیب تحمل کنم تا کویر نمک را از نزدیک دیده باشم. تصمیم گرفتم فقط غلامحسین را به همراه ببرم زیرا او اهل خور بود و با شرایط کویری آشنائی داشت. به جز مقداری لباس و آذوقه چیزی با خود نمی‌بردم و حتی چادر و تختخواب

خود را در جندق می‌گذاشتم.

سفر یکنواخت تا کنون بدون خطر سپری شده بود و اینک زمان آن بود تا اندکی به آن هیجان دهم. اگر این سفر به اندازه‌ای که می‌گویند سخت و خسته‌کننده باشد پس از مراجعت مدتی استراحت می‌کردم. البته من قصد انجام تحقیقات جغرافیائی نداشتم زیرا چند فرنگی سابقاً کویر را از نزدیک دیده بودند اما سفر در کویر از ۲ مسیر به تجربیات من اضافه می‌کرد.



ساعت ۷ بعد از ظهر صدای زنگ کاروانی به گوش رسید. این همان کاروان یزد بود که وارد جندق می‌شد. آنها هم قصد داشتند از کویر عبور کنند. بلد ما کربلائی مدلی پس از دریافت حقوق و انعام خود روز بعد به انارک^۱ رفت. در مجموع او مرد خوبی بود و با اطلاعات جغرافیائی خود کمک بزرگی به من کرد. آسمان غروب کاملاً صاف بود و هوا اندکی سرد شد. دماسنج زیر صفر را نشان می‌داد. آنها گفته بودند برای آغاز سفر هوا باید خوب باشد. به زودی ماه، این چراغ مسافرین شبانه با نور خود این روستای فقیر و دور افتاده را روشن کرد. من به فکر فرو رفتم. شاید آنها پس از جدا شدن از سایرین جیب مرا خالی کنند اما چرا باید چنین کاری انجام دهند؟ من برنامه خود را با مردان کاروان خود در میان گذاشتم و در غیاب خود عباس قلی بیگ را به عنوان ناظر گروه انتخاب کردم. به آنها گفتم اگر کسی به حرف‌های او گوش نکند اخراج خواهد شد. از تأیید میرزا که گفت "عباس قلی بیگ کاردار^۲ صاحب است" تعجب کردم. احتمالاً او این لغت را در تهران از کسی شنیده بود. این تنها لغت فرانسوی بود که میرزا بلد بود.

روز ۲۸ ژانویه هوا صاف و دمای آن منهای ۵ درجه بود. شرایط برای سفر مناسب می‌نمود. من دائماً آسمان را نگاه می‌کردم زیرا برنامه ما به آن بستگی داشت. روز را با مهیا کردن اسباب سفر سپری کرده و با چند تن از روستائیان در مورد چاه‌ها و راه‌های

۱. از بخش‌های شهرستان نائین در استان اصفهان در دل کویر که تاریخ آن به زمان ساسانیان می‌رسد.

۲. Charge d'affaires.

منطقه صحبت نمودم.

مسؤل روستا کلانتر خوانده می‌شد که زیر فرمان حاکم خور بود و حاکم خور تحت اختیارات حاکم سمنان قرار داشت. ادارهٔ امورات کویر میان این چند آبادی تقسیم می‌شد. جندق با ۲۵۰ خانه، بین ۸۰۰ تا هزار نفر اهالی داشت. ارتفاع روستا ۹۹۸ متر بود. در این روستا توت، هندوانه، خربزه، انگور، انار، سیب، گلابی، انجیر، زردآلو، لپو، پیاز، چقندر، سبزیجات، گندم، نرت و پنبه به عمل می‌آمد. گروهی از اهالی با دامداری و گروهی از طریق حمل و نقل امرار معاش می‌کردند. روستا ۶۰۰ شتر، ۳ هزار گوسفند، چند الاغ، قاطر و یک اسب داشت. از گاو خبری نبود اما مرغ و خروس در تمامی خانه‌ها پیدا می‌شد. شترها زمستان‌ها استراحت کرده و در سایر فصول در خدمت کاروان‌هایی بین یزد، شیراز، شاهرود، تهران، سبزوار، مشهد، اصفهان و طبس که از جندق عبور می‌کردند بودند. تقریباً هر روز کاروانی از روستا می‌گذشت تا از کویر بزرگ عبور کند. گاهی تعداد شترهای کاروان‌ها بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر بود. اگرچه عبور از کویر در فصل تابستان که باران نمی‌بارد و سطح کویر خشک می‌باشد راحت‌تر بود اما کاروان‌ها اکثراً در فصول خنک سال حرکت می‌کردند. در فصل تابستان با شدت آفتاب مقداری از آب چاه‌ها و چشمه‌ها تیخیر شده و به شوری آب اضافه می‌گردد. از چند روز پیش رفت‌وآمد کاروان‌ها کمتر شده بود اما دیروز و امروز ۲ کاروان به مقصد شاهرود و یک کاروان به مقصد انارک از روستا عبور کرده بودند. بار کاروان‌هایی که در جهت شمال حرکت می‌کرد پارچه، پنبه، پشم، حنا، چای هندی، دارچین، فلفل و محصولات از این نوع بود. کاروان‌های جنوبی شکر، نفت، روغن، پارچه‌های روسی، آهن و محصولات کارخانه‌ای را به شهرهای جنوبی حمل می‌کردند. به عبارتی جندق سر راه‌های کاروان‌رو متعددی از شمال به جنوب قرار گرفته و مانند طبس روستای دور افتاده نبود. راهی مستقیماً به خور می‌رفت که طول آن ۱۶ فرسنگ بود و از روستاهای شش‌گسو، چاه‌نو، سرگذر و عباس آباد عبور می‌کرد. جندق در جنوب و حسینان در شمال روستاهایی بودند که مانند بنداری در ساحل کویر عمل می‌کردند. کاروان‌های شمال‌رو یک یا ۲ روز تا مناسب شدن هوا در جندق توقف نموده و آنگاه با سرعت زیاد به سمت حسینان حرکت می‌کردند. کاروان‌های جنوبی پس از حرکت سریع در کویر در جندق استراحت کرده و از اینکه قسمت سخت سفر را پشت سر گذاشته بودند خوشحال می‌شدند.

اهالی جندق احساس می‌کردند که در ساحل دریائی زندگی می‌کنند. مطابق داستان‌های باستانی، کویر در ایام سلطنت انوشیروان^۱ یعنی حدود ۱۳۵۰ سال پیش، دریاچه بود و رود بزرگ قراچای که از همدان و ساوه عبور می‌کرد در این محل به آن می‌ریخت. در این داستان‌ها حقایقی نهفته است. هنگام عبور از کویر احساس می‌شود که در این محل دریاچه‌ای غیب شده است. آب و هوای آن مانند سایر کویرهای آسیائی خشک و سوزان بوده اما شدت آن در تمامی کویر یکسان نیست. اهالی می‌گفتند که صدها سال پیش مسیر مستقیمی از میان کویر به سمنان می‌رفت که اکنون اثری از آن به جا نمانده زیرا یک

۱. انوشیروان دادگر، بیست و سومین شاهنشاه ساسانی، پسر قباد و یک دختر دهقان‌زاده بود. در نزدیک به ۵۰ سال فرمانروایی او بین ۵۳۱ تا ۵۷۹ م سرزمین ایران از سند تا دریای سرخ گسترش یافت.

دریاچه نمک در جنوب سمنان تشکیل شده، تا خور در جنوب ادامه یافته و این راه را از بین برده است. رطوبت هوا و میزان بارندگی در نقاط مختلف کویر متفاوت است. دریاچه‌های کم‌عمق کویر نمک بیش از دریاچه لپ نور در کویر ترکستان شرقی حرکت کرده و این مسیر را از بین برده‌اند.

گذشته از آن اهالی از راهی صحبت می‌کردند که از چشمه کریم تا این منطقه می‌رسید و کویر را از قطر آن طی می‌کرد اما در طول سال‌ها از بین رفته بود. من بسیار خوشحال بودم که این مسیر را انتخاب نکرده بودیم زیرا من در کوه نخجیر و سوسه شده بودم تا از این مسیر سفر کنیم اما چوپانی ما را از انجام آن برحذر داشت.

در مورد راه‌های باستانی که از کویر عبور می‌کرد باید گفت که کل کویر در حال خشک شدن است. راه‌هایی که صدها سال پیش قابل سفر بودند اینک با پر شدن قسمت‌های گود آن با شنی که به همراه آب و باد آورده شده از بین رفته‌اند. اگرچه کویر مسطح به نظر می‌رسد اما گودال‌هایی دارد. در قسمت‌های مرکزی آن حفره‌هایی وجود دارد اما جریان آب به قدری نیست که به آنجا برسد. در پاسخ سؤال من در مورد آثار بازمانده از جاده قدیمی، اهالی گفتند "خیر صاحب، کویر بالا آمده است" یعنی رسوبات ته‌نشین شده و راه را پوشانیده است.

حالا فرصتی دست داده بود تا از این کویر بدسابقه دیدن کنم. احساس می‌شد که در داخل قایق نامطمئن نشسته و در دریاچه خطرناکی حرکت می‌کردم. گفته می‌شد بزرگترین خطر کویر در این فصل بارش باران بود اما برای ما این خطر مضاعف بود زیرا تصمیم داشتیم کویر را از ۲ مسیر طی کنیم. اگر شرایط در سفر اول مناسب بود شاید در عبور دوم با باران مواجه شده و مجبور می‌شدیم هفته‌ها در ساحل شمالی کویر منتظر هوای خوب باشیم. به هر حال من با این دو عبور یک اندازه واقعی از طول و عرض کویر به دست آورده و موفق می‌شدم نقشه جامعی از آن ترسیم کنم.

در انتظار رسیدن قایق‌های کویری کاری به جز صحبت با روستائیان نداشتیم. گاهی عکس‌برداری کرده و مناظر را ترسیم می‌کردم. چند پیادمر روی طولانی هم در روستا و اطراف آن انجام دادم. قناتی که ما دیروز از کنار آن حرکت کرده بودیم به قنات دیگری می‌پیوست و نیم فرسنگ طول داشت اما آب آن اندکی شور بود. در قنات روستا همیشه آب جاری بود اما میزان آب آن بستگی به بارش باران داشت و در سال‌های خشک کم‌آب می‌شد. ۸ سال پیش نزدیک بود قنات در یک خشکسالی شدید خشک شود اما در این دو سال اخیر آب زیادی داشت. در این منطقه بارندگی نظم خاصی نداشته و قابل اعتماد نبود. حدود ساعت یک آسمان ابری شد اما گفته شد ابرها باران‌زا نبودند. اهالی روستا از بارش باران خوشحال می‌شدند ولی کاروان‌ها از آن دل خونی داشتند.

هوای جندق در طول تابستان گرم و طاقت‌فرساست اما نه به گرمی طیس و خور و این نکته در بادگیر خانه‌ها به وضوح پیدا بود. بادگیر یک دودکش چهارگوشی به روی سقف خانه‌هاست که بالای آن به هر ۴ طرف دریچه‌هایی دارد. باد از آن دریچه‌ها به اطاق رسیده و باعث خنکی اطاق می‌شود. بادگیر تعدادی از خانه‌های جندق فقط دریچه‌ای رو به شمال داشت که نشان‌دهنده غالب بودن بادهای شمالی است.

خیابان‌ها و کوچه‌های جندق به عرض حدود ۲ متر باریک و کثیف بودند. دیوارهای ۲ تا ۳ متری، باغ‌ها و خانه‌ها را احاطه کرده بودند. خانه‌ها پنجره‌ای رو به خارج نداشتند. فقط درب‌های کوچکی به کوچه باز می‌شد. برای ایرانیان تصور کردنی نیست که غریبه‌ای به قسمت اندرونی یا به حیاط خانه دید داشته باشد. چند مسجد کوچک با سقف زرد و خاکی در میان کندوئی از خانه‌های محقر سعی می‌کردند زیبا و اعیانی جلوه کنند. تمامی روستاهای منطقه مانند کویر و بیابان، زرد رنگ و خاکی بودند.



گورستان روستا در جنوب آبادی و در نزدیکی اطراق ما قرار داشت. کاروانسرائی در روستا نبود و فقط خرابه‌ی یک کاروانسرای بسیار قدیمی دیده می‌شد. کاروانی که وارد روستا می‌شد در خارج از میدان در محل اجتماع اهالی، اطراق کرده و مسافری از آخرین اخبار منطقه آگاه می‌شدند. جنازه‌ شتری در میان خونابه در وسط این میدان افتاده بود. از میان کوچه‌های روستا جویبار باریکی با خزه زیاد جاری بود.

امروز روستا شلوغ نبود و فقط چند مرد را که حتماً خبر پیاده روی یک فرنگی به گوش آنها رسیده بود در اطراف خرابه‌ قلعه دیدم اما هنگامیکه من در کنار آن مشغول ترسیم شدم حدود ۲۰۰ مرد و پسر بچه مرا احاطه کردند.

یک قلعه‌ مخروبه تنها دیدنی روستا بود. محوطه‌ ۴ گوشه‌ی با یک دروازه بود که دیوارهای گلی داشت. ۴ برج در ۴ گوشه‌ آن دیده می‌شد. سبک معماری آن آسیائی اسلامی به نظر می‌رسید. زیربنای دیوارها سنگی بود. در مورد سن آن گفته شد از زمان انوشیروان دادگر پادشاه باستانی که با قدرت و عدالت بین سال‌های ۵۳۱ تا ۵۷۸ میلادی سلطنت می‌کرد باقی مانده بود. اما شرایط و طرز ساخت آن نشان‌دهنده‌ چنین قدمتی نبود ولی می‌شد عمر روستا را با آن تخمین زد. به نظر من چند صد سال از عمر آن می‌گذشت اما در هر صورت نشان از روزهای بهتر روستا داشت. این قلعه از راهی که از میان کویر به شمال

می‌رفت، حفاظت می‌کرد. گذشته از آن مشخص می‌شد که راه جندق به حسینان یک راه قدیمی بوده و کویر نمک در این محل تغییرات چندانی نکرده بود. این راه کویر را به ۲ قسمت تقسیم می‌کرد. مسیر بین جندق به حسینان و راه خور به توروت حدود یک یا ۲ متر بالاتر از سطح کویر بود و مسیر حرکت کاروان‌ها را مشخص می‌کرد.



در غرب جندق کوه منفردی به چشم می‌خورد که کوه برنج نام داشت. با وجودی که مس داشت اما استخراج نمی‌شد زیرا کسی طرز استخراج آن را نمی‌دانست. در اطراف جندق ۲۳ روستا وجود داشت که تقریباً تمامی آنها در جنوب روستا واقع شده بودند. شترهای سفارشی سر موقع در کنار اطراق آماده بودند اما اندکی کوچک و لاغر به نظر می‌رسیدند. ظاهر آنها نشان نمی‌داد قادر به تحمل این سفر سخت باشند. در این شرایط مرد دیگری به اطراق آمد و گفت ۶ شتر خوب دارد و من می‌توانستم بهترین آنها را انتخاب کنم. او هم نرخ خود را ۳۰ تومان گفت اما قول داد که اگر در مدت ۱۰ روز مرا به جندق نرساند پولی نگیرد. ولی خرج خوراک شترها را باید جداگانه پرداخت می‌کردم. به این ترتیب باید یک روز دیگر صبر می‌کردم اما همه ما به این ۲ روز استراحت نیاز داشتیم. مردان صحبت از بد شدن هوا می‌کردند. پس از بادهای شمالی آسمان ابری شد و هنگام شب باران ریزی بارید. دمای هوا نیمه‌شب حدود صفر بود. سگ سیاه نهایت سعی خود را به خرج می‌داد تا جلوی آسایش ما را بگیرد. او به صدای پارس خود که در کوچه باغ‌های روستا می‌پیچید پارس می‌کرد و خسته نمی‌شد. کاروان سمنان با صدای زنگ خود شبانه به سمت کویر حرکت کرد.

شب و روز بعد برف و باران بارید. تمام روز آسمان ابری بود. اگر به شدت آن اضافه می‌شد عبور از کویر غیرممکن می‌گشت. اهالی گفتند که بعد از این باران احتمالاً سطح کویر لیز شده و شترها زمین می‌خوردند اما اگر باران چند روز متوالی می‌بارید کویر تبدیل به یک باتلاق بزرگ به عمق ۲ تا ۳ فوت می‌شد و کاروان کاملاً در باتلاق فرو می‌رفت. با اینکه شترها نهایت سعی خود را به خرج می‌دادند اما نمی‌توانستند حرکت کنند.

سپس آنها خسته شده و در باتلاق فرو می‌رفتند. اگر چنین شرایطی پیش می‌آمد ما حرکت نمی‌کردیم. در نهایت گفته شد که کاروان کوچک ما صبح فردا برای حرکت آماده باشد. گفته شد که در این فصل سال بادهای جنوب شرقی باران‌زا بوده و بادهای غربی آسمان را از ابرها پاک می‌کردند. ساعت ۹ شب باد جنوب‌غربی آسمان را از ابرها پاک کرد که از استثنائات بود. دمای هوا که ساعت یک ظهر ۱۰ درجه بود ساعت ۹ شب به ۱۱ درجه رسید. در شرایط عادی معمولاً هوای شب ۷ تا ۸ درجه خنک‌تر از ساعات روز بود. من به مردان خود گفتم به مدت ۳ روز در جندق بمانند و پس از آن در مدت ۵ روز خود را به خور رسانده و منتظر ما شوند. من عباس قلی‌بیک را مادر خرج کردم تا تمامی مخارج را پرداخت کند. از میرزا خواستم آنها را ثبت کند. در ایران اگر خود آدم حضور نداشته باشد مخارج بیشتر می‌شود. این عادت ایرانیان است که حق‌العمل خود را بر می‌دارند. من بار کمی با خود می‌بردم. در مورد غذا ۶ مرغ، ۲۰ تخم‌مرغ، انار، کره، چای، نان تازه و مقداری پنیر با خود برداشتم. کاه و پنبه دانه شترها، یک مشک آب و چند بار بوته هم بار شترها شد. من لوازم تحقیقاتی و نوشت‌افزار خود را در کیفی قرار دادم. چادری با خود نبردم و در عوض پایه دوربین عکاسی را که درون بورقه قفقازی پیچیده شده و برای حفاظت من از باد و باران کافی بود با خود برداشتم. کاروان ما چندان اساسی به نظر نمی‌رسید. دمای هوا در طول شب ۳ درجه شد.

صبح روز ۳۰ ژانویه به صدای برخورد باران با چادر از خواب بیدار شدم. شرایط برای سفر نامطمئن بود. کوه‌های شرقی و غربی در میان ابرها پنهان بوده و آسمان کویر در شمال پوشیده از ابر تیره یک‌دست بود. اگر هوا مساعدت نمی‌کرد باید از حاشیه کویر مراجعت می‌کردیم. ۴ شتر که حیوانات سریعی به نظر نمی‌رسیدند آماده حرکت بودند. من شتری انتخاب کرده و آن را امتحان کردم اما سرعت آن زیاد نبود.

پیش از حرکت ما یک کاروان تجاری با ۱۰۰ شتر از یزد وارد روستا شد و در خارج از آن اطراق کرد. ساربان می‌گفت در این شرایط جرأت عبور از کویر را نکرده و تا بهتر شدن هوا اطراق خواهد کرد. اما من علاقه‌ای به توقف نداشتم و به پشت شتر جدید خود نشستم. شتر من هر ۱۵۰ متر را با ۲۲۰ قدم می‌پیمود و سرعت آن ۳ و نیم کیلومتر در ساعت بود. مردان و پسران جندق برای حرکت ما اجتماع کرده بودند. به زودی قلعه و کلبه‌های گلی روستا از نظرها ناپدید شد و دور تا دور ما را بیابان فرا گرفت.